

برای آن‌ها که هنوز انقلاب ۵۷ و انگیزه‌ی مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر و مردم فرودست ایران علیه ستم و استثمار سرمایه و رژیم سلطنتی پهلوی را در خاطره دارند، این انقلاب به راستی یادآور عزیزترین و زیباترین روزهای زندگی است؛ روزهایی که کم‌تر در زندگی یک نسل انسانی رخ می‌دهد و آن گاه که با امواج پُر توان و تلالوی آفتاب درخشان خود از راه می‌رسد، چنان امید به جان‌های خسته و آرزومند می‌نشانند، چنان هم‌بستگی و هم‌دلی می‌آورد، چنان زندگی را دل‌پذیر می‌کند، چنان تجربه می‌آموزاند و افق و چشم‌اندازهای کهنه و محدود را تازه و فراخ می‌سازد، که به طرز حیرت‌انگیزی از گنجایش فهم معمول و زندگی عادی و روزمره خارج است. انقلاب ۵۷، هیجان‌انگیز، اعجاب‌آور و شکوه‌مند بود. سیر متداوم مبارزه‌ی توده‌ی کارگر برای افزایش دست‌مزد و شرایط بهتر کار و معیشت، به چنان جنبش همه‌گیر و توفنده‌ای از مردم محروم فراروید، که عاقبت طومار رژیم سلطنت پهلوی را درهم پیچید و نقطه‌ی پایانی بر عمر منحوس آن گذاشت.

سی سال از آن انقلاب، که از جان‌های پُر شور میلیون‌ها انسان مایه گرفته بود، گذشته است. امروزه، شعبده‌بازان دنیای سیاست بورژوازی، صاحبان زر و زور، و خیل آن‌ها که دیگر حتا سایه‌ای هم از آن آرژوها و انگیزه‌های انسانی بر دل ندارند و شاید مغموم از دست رفتن سال‌هایی هستند که به احتمال می‌توانستند مدارج ترقی را طی کنند و ثروتی بیاندوزند، هر چه دل تنگ‌شان می‌خواهد در مذمت و نکوهش این انقلاب و جان‌های شیفته‌ی آن می‌گویند. انقلاب، افراط بود؛ انقلاب، خشونت بود؛ انقلاب، نیستی تمدن بود؛ انقلاب، حکومت اسلامی و برپایی جهنم

زمینی بود. اما، انقلاب به راستی هیچ یک از این‌ها نبود! از آن‌ها که پرچم واقعی انقلاب ۵۷ را در دست داشتند، پیرسید انقلاب چه بود، تا پاسخ بگویند! آن مردم عاشق، زنان و مردانی که امروزه گرد سفید بر موهاشان نشسته است، بی شک خواهند گفت که انقلاب آن‌ها، امید یک زندگی انسانی فارغ از تبعیض و نابرابری، فقر و گرسنگی، زندان و شکنجه، بود. آن‌ها هیچ نمی‌خواستند، جز حق خود را از زندگی؛ جز سهم خود را از همه‌ی امکانات و ثروت‌هایی، که در لحظه به لحظه‌ی عمر پُر محنت خود، ساخته و پرداخته بودند. و خواست این حق و سهم بدیهی، انسانی‌ترین و مشروع‌ترین محرک انقلاب بود. تاریخ انسانی، اگر از دست درازی و تحریف بورژوازی در امان بماند، تاریخ توده‌ی مردمی است که برای تغییر زندگی خود، برای رشد و تعالی جامعه‌ی خود، تلاش می‌کنند. تاریخ انقلاب ۵۷، تاریخ زندگی این مردم و تلاش صمیمی و بی دریغ آن‌ها برای آزادی و برابری، برای زندگی آسوده و مرفه، است.

عاقبت ناخوشایند انقلاب ۵۷، و توحش و سببیت بی نظیری که به دنبال آمد، طبیعتاً در شکل‌گیری ذهنیت منفی بسیاری از مردم جامعه - به ویژه بدبینی نسل جوانی، که نه بازی‌گر آن روزها بود و نه خاطره‌ای از آن به دل دارد، جز آن چه که شنیده و مهم‌تر از آن جهنمی که تحت حاکمیت جمهوری اسلامی به چشم دیده - نسبت به آرژوها و انگیزه‌های آن انقلاب نقش دارد. ضد انقلاب اسلامی، که از دل انقلاب طبقه‌ی کارگر و مردم فرودست با حمایت بورژوازی ایران و جهان بیرون آمد، تا سرمایه را از گزند انقلاب این مردم محفوظ نگاه دارد، جامعه را در آشک و خون و تحسّر غرق کرد. کم‌تر کسی است، که انقلاب ۵۷ را به یاد آورد، و از تصور آن چه که گذشت و آن چه که

با گرفت: عزیزان از دست رفته؛ جوانان شکنجه و مُثله شده؛ زنان زنجیر شده در آپارتمان جنسی؛ کودکان برده‌ی مزدی، جهنم تن سوز فقر و فلاکت و گرسنگی و آوارگی، و اختناق‌ی خونین؛ بر خود نلرزد.

اما، این مصایب را، به رغم بُعد و عمق ویران‌کننده‌ی آن‌ها، نمی‌باید به پای انقلاب مردم کارگر و محروم نوشت. آن چه می‌بینیم و با پوست و گوشت و خون خود تجربه می‌کنیم، محصول انقلاب ما نیست، زاده‌ی حاکمیت منحوس جمهوری سرمایه‌داری اسلامی است. جنبش ارتجاعی اسلامی، در معیت جریان ملی‌گرا، و با حمایت بورژوازی ایران و جهان میدان گرفت و بر تخت حاکمیت سیاسی نشست، تا انقلاب را به خاک و خون کشد و سپس بر ویرانه‌ی آن، تداوم بی دغدغه‌ی چرخه‌ی سرمایه را ممکن گرداند. اگر، امروزه، انقلاب را «اسلامی» می‌خوانند و آن چه اتفاق افتاد را در شان و منزلت مردمی که گویا «انقلاب اسلامی» کردند، می‌دانند، بدین سبب است که آرژوها و انگیزه‌های اصلی آن انقلاب و درس‌ها و تجربه‌های گران‌قدر آن را از نظر دور کنند. انقلاب ۵۷، «اسلامی» نبود.

بورژوازی ایران و جهان، در هراس از انقلاب آزادی‌خواه و برابری طلب توده‌ی مردم، طرح ریخت، جلسه گرفت، پول خرج کرد، و رسانه‌های گروهی را به کمک آورد، تا ارتجاع اسلامی را در چشم جامعه فرو کند و برای انقلاب «رهبر» اسلامی بترشد.

و سرانجام، انقلاب «اسلامی» شد؛ از جمله بدین سبب، که کمونیسم طبقه‌ی کارگر در شرایط ضعف و فترت بود؛ فاقد افق و چشم‌انداز روشنی از روند وقایع و عاقبت آن بود؛ از سنت فعالیت متشکل و متحد در میان توده‌ی کارگر برخوردار نبود؛ و از نقش طبقاتی خود در تعمیق مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری کارگران و تلاش پیگیر

در جهت فرارویی آن به مبارزه برای الغای کار مزدی و مالکیت خصوصی بورژوازی، از مقابله‌ی جدی و تا به آخر با جریان اسلامی و توهم بخشی از جامعه نسبت به آن، از پالایش صفوف طبقه‌ی کارگر از وجود گرایش‌های سوسیال بورژوا و... غافل بود. ضد انقلاب اسلامی، بر متن این کمبودها، به تخت حاکمیت سیاسی خزید، تا اتفاقاً از تعمیق انقلاب، از رشد آگاهی طبقاتی توده‌ی کارگر، از شکل‌گیری افق و چشم‌انداز روشن برای آن چه که باید بشود، و... جلو بگیرد. انقلاب می‌بایست به خاک و خون کشیده می‌شد، تا تداوم و تعمیق آن به بنیان‌های نظام سرمایه‌داری لطمه‌ای وارد نی‌آورد. خمینی و جریان اسلامی از حاشیه‌ی جامعه و از اتاق‌های نمود و کبره بسته‌ی

حزن‌انگیز کودکان‌مان را به هنگام کار مزدی دیدیم؛ در چرخ دنده‌های کار سخت و طاقت فرسا برای اقلیتی انگل سرمایه‌دار، از جان‌های عاشق خود کاهیدیم؛ ممنوعیت و اعدام لذت، شادی، زیبایی، رنگ و نور را در جهنم قوانین عتقی و متعفن اسلامی تجربه کردیم؛ اما هنوز دل در گرو اساسی‌ترین و عمیق‌ترین خواست‌های انقلاب ۵۷ داریم. هنوز آزادی و برابری را، نه که در پنهانی‌ترین لایه‌های وجودمان، که بر لب‌های مان فریاد می‌کنیم. و این بار می‌دانیم که در این مبارزه، به هیچ چیز کم‌تر از الغای بردگی مزدی و مالکیت خصوصی بورژوازی نمی‌باید قناعت کرد. جهان را ما می‌سازیم، پس حق داریم جهان را برای خود بخواهیم.

به نعره‌ی چشم بر جهان گشوده
به نفرتی از خود شونده

غیاب بزرگ چنین بود
سرگذشت ویرانه چنین بود

آه اگر آزادی
سرودی می‌خواند

کوچک

کوچک‌تر حتا

از گلوگاه یکی پرنده.

این دفتر «نگاه» در بزرگ‌داشت انقلاب شکوهمند ۵۷، چرایی آن، چگونگی عروج جریان اسلامی، مهم‌ترین اتفاقات سی سال



خود بیرون آمدند و زیر نورافکن گرفته شدند، تا توحش و سبّیت ذاتی خود در برابر آزادی و برابری را وثیقه‌ی سرکوب انقلاب و حفظ نظم سرمایه‌کنند. و عاقبت چنین شد. اما، با این همه، به گواهی تاریخ این سه دهه‌ی اخیر، آرزوی طبقه‌ی کارگر و مردم فرودست جامعه، نسل جدیدی که پا به عرصه‌ی حیات گذاشته است، برای یک زندگی شایسته‌ی انسان هم‌چنان زنده و انگیزه‌ی مبارزه‌ی مستمر آن علیه ستم و استثمار سرمایه و اختناق جمهوری اسلامی است.

سی سال از انقلاب ۵۷ گذشت. در این سالیان دراز، جان‌های شیفته‌ی بسیار از دست دادیم؛ بر مرگ فرزندان مان خون دل گریستیم؛ ستم و آزار جنسیتی بر نیمی از وجودمان را به درد تجربه کردیم؛ چشمان

آه اگر آزادی

سرودی می‌خواند کوچک

هم‌چون گلوگاه پرنده‌ای

هیچ کجا دیواری فروریخته بر جای
نمی‌ماند.

سالیان بسیار نمی‌بایست

در یافتن را

که هر ویرانه نشانی از غیاب انسان‌ست

که حضور انسان آبادانی‌ست

هم چون زخمی

همه عمر

خونابه چکنده

هم چون زخمی

همه عمر

به دردی خشک تپنده

اخیر، اصلی‌ترین نکاتی که در مبارزات جاری طبقه‌ی کارگر و مردم فرودست علیه ستم و استثمار سرمایه می‌باید در نظر داشت، و... منتشر می‌شود؛ و به یاد عزیز تمام آن‌هایی که جان در راه انقلاب گذاشتند و تمام آن‌هایی که در طول سه دهه حاکمیت ترور و توحش جمهوری اسلامی در خون غرقه شدند! و نیز آن‌ها، که زنده‌اند و دست از آرزوهای شیرین انسانی نکشیده‌اند!

مارس ۲۰۰۹

شعر از احمد شاملو است و نام آن: «اگر
آزادی سرودی می‌خواند».

